

خودشیفتگی و خودستایی در اشعار خاقانی و بشار بن برد

* سید مهدی مسبوق

تاریخ دریافت: ۹۴/۲/۲۰

** حمید آقاجانی

تاریخ پذیرش: ۹۴/۵/۲۷

*** کبری الوار

**** علی عزیزی

چکیده

از جمله مفاهیم بازتاب یافته در ادبیات - به خصوص شعر- پدیده «نارسیسیزم» یا همان خودشیفتگی است که علی‌رغم انعکاس این زاده احساسات مشترک انسانی در آثار و اشعار اکثر قریب به اتفاق شاعران، شاهد بازتاب چنین پدیده روان‌شناسانه‌ای به صورتی گسترده‌تر و قابل تأمل‌تر در اشعار برخی از شعرا از جمله خاقانی و بشار بن برد هستیم که خودستایی را به گونه‌ای گسترده، هنرمندانه و هدفمند در اشعار خویش جای داده‌اند و شخصیت حقیقی و هنری خود را ستوده‌اند. در این پژوهش چپستی و چرایی خودستایی در اشعار این دو شاعر نامی ادب عربی و فارسی و وجوه اشتراک و افتراق مشرب فکری آنان بررسی و تحلیل شده، و از این رهگذر، ارزش‌های حاکم بر فرهنگ ایرانی و عربی که در ظهور و بروز این گونه اشعار مؤثر بوده مورد توجه قرار گرفته است.

کلیدواژگان: خودشیفتگی، خودستایی، شعر، خاقانی، بشار.

* دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا. smm.basu@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا.

*** کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا.

**** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا.

مقدمه

ادبیات عرصه بیان افکار، احساسات و انعکاس آمال و امیال بشر به شیوه‌ای هنرمندانه و منحصر به فرد است. خواسته‌ها و مطامعی که در این حوزه مجال ظهور پیدا می‌کنند، علاوه بر آفرینش هنری و التذاذ ادبی، تجلی‌ای از روحيات ادیب نیز هستند. در این میان اگرچه ادبیات و به‌ویژه شعر حامل اندیشه‌ها و احساسات مشترک نوع بشر در طول روزگار بوده است و اغراض تقریباً یکسانی را از تمامی فرهنگ‌ها و زبان‌ها در خود جای داده است؛ اما آنچه در این میان ارزش و اهمیت ویژه‌ای می‌یابد، چگونگی تجلی اینگونه احساسات و اندیشه‌ها در قالب کلام ادبی است. با توجه به همین اصل، موفقیت هنری هر شاعری بر اساس چارچوب و سبک استفاده شده در طرح اینگونه مضامین سنجیده می‌شود.

از جمله موضوعات و مضامین مشترک در اشعار شعرای ملل مختلف، خودستایی یا در مفهوم روان‌شناختی آن «نارسیسیزم» است. اگرچه در علم روان‌شناسی از این پدیده تحت عنوان اختلال روانی یاد می‌شود، اما در حوزه ادبیات به دلیل عدم دسترسی به ادیب، با بررسی زمینه‌های زندگی ادیب خودستا و شرایط فرهنگی - اجتماعی عمر وی نمی‌توان به ریشه‌های این نوع از ابراز احساسات درونی دست یافت و تنها می‌توان با کندوکاوی عمیق و همه جانبه، این‌گونه اشعار شاعر را در زمره رفتارهای هنری یا رفتارهای روانی وی قلمداد نمود.

در برخی از برهه‌های تاریخی، به دلیل سیطره نوع خاص حکومت‌های وقت، شرایط اجتماعی - فرهنگی و نیز ویژگی‌های روحی - روانی برخی ادیبان، پدیده خودستایی و خودشیفتگی به نحوی چشمگیر در آثار و اشعار برخی از شاعران ادب فارسی و عربی نمود پیدا کرد. ادبای این دو فرهنگ علی‌رغم ماندگی‌هایی که در شیوه ارائه این مفهوم داشته‌اند، روش و شیوه خود را از یکدیگر جدا کرده و فرهنگ، آداب و ارزش‌های مختص جامعه خود را در آن انعکاس داده‌اند. از نام‌آورترین شعرای خودستا در ادب فارسی *خاقانی* و در ادب عربی، *بشار بن برد* است.

از آنجا که در اشعار این دو شاعر بزرگ و نامی ادب فارسی و عربی مظاهری از این پدیده به وضوح دیده می‌شود، این پژوهش بر آن است که به تحلیل چپستی این پدیده

روانی و چگونگی ظهور هنرمندانه آن در حوزه شعر پردازد، تا از این رهگذر وجوه اشتراک و افتراق چنین مضمونی در شعر این دو شاعر صاحب نام تبیین شود؛ و ضمن چنین تحلیل‌هایی عوامل زمینه‌ساز سرایش فخریات و خودستایی آن‌ها نیز آشکار خواهد شد.

پیشینه پژوهش

از جمله شاعران نامور ادب عربی و فارسی که خودشیفتگی و خودستایی حجم قابل توجهی از اشعار آنان را به خود اختصاص داده بشار بن برد و خاقانی شروانی است. پژوهشگران زیادی درباره شعر و اندیشه این دو شاعر نامی تحقیق و جست‌وجو کرده‌اند و زوایای پنهان ظرافت‌های فکری و زبانی آنان را کاویده‌اند و غرور و خودشیفتگی را از ویژگی‌های بارز شعری آنان دانسته‌اند.

از جمله پژوهش‌هایی که به بررسی خودشیفتگی خاقانی پرداخته مقاله «همگونی و ناهمگونی فخر به فضایل اخلاقی در دیوان ابی طیب المتنبی و افضل الدین خاقانی» است که به قلم محمد حسین کرمی در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان (شماره ۲۴ زمستان ۱۳۸۷) به چاپ رسیده است و چنان‌که از نام آن پیداست نویسنده در آن به بررسی وجوه اشتراک و افتراق فخریات خاقانی و متنبی پرداخته است. مقاله دیگری نیز در این زمینه در دست است با عنوان «نارسیسیسم یا خودشیفتگی در شعر خاقانی» نوشته رسول چهرقانی (مجله آموزش زبان و ادب فارسی، سال هفدهم، شماره ۶۸) که نویسنده در آن پس از بررسی و تعریف نارسیسیسم از منظر روان‌شناسی به ذکر نمونه‌هایی از خودستایی‌های خاقانی می‌پردازد.

لیکن در مورد خودستایی بشار تنها پژوهشی که در دست است کتابی است با عنوان «جمالیات الأنا فی الخطاب الشعری، دراسه فی شعر بشار بن برد» نوشته /براهیم/ احمد ملحم که نویسنده در آن نگاهی زیباشناختی به گفتمان شعری شاعر داشته، و در ضمن آن خودستایی‌های او را از جنبه‌های مختلف زیباشناختی مورد کاوش قرار داده است. لیکن بررسی تطبیقی خودشیفتگی‌های این دو شاعر – تا آنجا که نگارندگان این سطور می‌دانند – پژوهشی کاملاً نو است.

خودشیفتگی در شعر

خودستایی و مفاخره، سنتی ادبی است که بخش قابل توجهی از شعر فارسی و عربی را به خود اختصاص داده است. چنین مضمونی در شعر اکثر شعرای کلاسیک دیده می‌شود. به طور کلی مفاخرات شعرا به دو دسته مفاخرات شعری و مفاخرات غیرشعری تقسیم می‌شود، و شاعر در هر دو حوزه، از فخر و خودستایی به عنوان وسیله‌ای تدافعی یا تهاجمی در برابر شرایط و موقعیت‌های حساس بهره می‌گیرد و با استفاده از زبان هنری خود، ارزش‌ها و مبانی مورد نظر خود را تبیین می‌کند و از هیجان‌ات و شرایط روحی خود سخن می‌گوید. البته بر پژوهشگر منصف لازم است که به ارتباط بین اندیشه‌ی شاعر و مسایل زمان وی آگاهی و اشراف یابد، چراکه تنها در صورت چنین اقدامی است که می‌توان به چپستی و چرایی مفاخرات شعرا و توجیه و مستدل‌سازی آن دست یافت به گونه‌ای که بتوان از تجزیه و تحلیل رفتارهای اجتماعی به توجیه و تحلیل رفتارهای هنری رسید. از جمله روش‌های تحلیل آثار ادبی، کمک گرفتن از نظریاتی است که درک و فهم مخاطب را از نظام کلی ادبیات وسعت بخشیده و با سوق دادن ادبیات به عرصه روابط اجتماعی و پیوند آن با نظام هستی، آن را از چارچوب دیدگاه‌های انتزاعی و ادبی صرف که مختص جهان وهم‌انگیز شاعر است خارج نموده، و اثر ادبی را ملموس و عینی جلوه می‌دهد. در واقع کاربست دیگر علوم انسانی در حوزه نقد ادبی باعث شده که یافته‌های پژوهش‌های ادبی با دقت و احتیاط بیش‌تری تفسیر شده و در نتیجه خوانش‌هایی نو و عمیق و ابعادی بی‌سابقه از اثر ادبی کشف شود. از جمله چنین رویکردهای نوین نقد ادبی، نقد روان‌شناسانه است؛ چرا که ادبیات چیزی جز بازتاب احساسات و تمایلات روحی و روانی بشر در قالب کلام موزون نیست، و در این میان وظیفه نقد روان‌شناختی، پرده‌برداری از این دسته درونیات و ذهنیات ادیب و نیز جست‌وجوی سرمنشأ این‌گونه غرایز و کشش‌هاست.

علل و انگیزه‌های خودشیفتگی در شعر خاقانی

بی‌گمان از مواردی که تا حدود زیادی باعث ورود شاعر به چرخه خودستایی و فخر می‌شود، اوضاع و شرایط نامساعد اجتماعی و اخلاقی و فرهنگی جامعه است. شاعر با

دیدن چنین شرایطی، ضمن سرودن فخریه‌ها و خودستایی‌های خود عملاً وارد میدان مبارزه می‌شود. وی بدین‌وسیله قصد دارد اثبات کند که او از جنس دیگران نیست و هنوز وارد منجلاب تلذذ مادی و تنزل اخلاقی و حماقت و جهالت نشده است. می‌توان گفت که بسیاری از فخریه‌های *خاقانی* از این نوع هستند و بسامد این نوع فخریه‌ها در دیوان وی کم نیست. *استاد فروزانفر* در این رابطه می‌نویسد: «در عصر خاقانی اخلاق عمومی به جهت نقصان تربیت و انتشار تعصب و اوضاع مملکت ایران هم به واسطه سرکشی امرا و دسته‌بندی رؤسای مذهبی و محلی و نبود حکومت مقتدر و ثابت که آن هم در تغییر اخلاق تأثیر داشت، نسبت به زمان‌های گذشته پست و آشفته شده بود و استاد تا حدی حق داشت که از اوضاع روزگار و فساد اخلاق و بی‌وفایی مردم شکایت کند» (فروزانفر، ۱۳۸۰: ۶۲۵).

فخریه‌های *خاقانی* به مانند آینه‌ای است روشن که بیش از دیگر جنبه‌های شعری او از اوضاع عصر وی خبر می‌دهد و از لابه‌لای سطور مربوط به خودستایی‌های وی می‌توان به شکوه و شکایت او نه فقط از افراد، بلکه از اجتماع و فرهنگ غالب عصر رسید. *علی دشتی* در این باره می‌نویسد: «نمی‌توان منکر این شد که این حساسیت شدید و فخریه‌های او غالباً ناشی از بلندی نظر و گرایش فطری است به خوبی و زیبایی، اشخاصی که فضایل را می‌ستایند ولی آن را سکه‌ای رایج نمی‌بینند به اوضاع بدبین می‌شوند. انسان آراسته به اخلاق فاضله هنگامی که اوضاع زمانه را هم‌اورد تمنیات بلند خود نمی‌بیند و رفتار دوستان و آشنایان را هم‌ترازوی توقع و انتظار خود نمی‌بیند لب به شکایت می‌گشاید» (دشتی، ۱۳۴۰: ۱۵۳ - ۱۴۹).

باری، زمانی که اوضاع و احوال عصر *خاقانی* را مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهیم به وضوح مشاهده می‌کنیم که در محیط زندگی وی درستی و راستی، حق‌شناسی و فضایل اخلاقی در حکم کیمیاست، محیطی که بزرگان در آن مهجور شده‌اند و فرومایگان به واسطه همین فرومایگی‌شان به جاه و مقام رسیده‌اند. در این بین، چهره‌ای که از *خاقانی* در لابه‌لای اشعارش نمایان می‌شود، متمایز از هم‌عصران وی است. او حتی اگر مداحی هم می‌کرد، مدح‌هایش هم متفاوت از مدایح دیگر شعراست. در وی عزت نفسی به چشم می‌خورد که او را به حریم استغنا می‌کشاند و از صف امثال *انوری*، *ظهیر*

فاریابی، معزی و عنصری دور می‌کند. او به فضل و کمال خود واقف است و ارزش کلام خود را بیشتر از عطا و بخشش ممدوحین می‌داند. وجود همین آگاهی نسبت به فضایل و کمالات وجودی‌اش، زمینه‌ساز پرورش احساس غرور و احترام به ذات در وی می‌شود و راه او را از گروه مداحان و چاپلوسان جدا می‌کند. در این جاست که چهره‌ای متفاوت و نو از فخر و خودستایی *خاقانی* با مضمونی انسان‌ساز و مقصد و هدفی والا رخ می‌نماید.

علل و انگیزه‌های خودشیفتگی در شعر بشار

در مورد اوضاع و احوال اجتماعی - فرهنگی عصر بشار هم باید گفت که وی در عصر طلایی تمدن اسلامی می‌زیست، عصری که علی‌رغم جنب‌وجوش فضای شعر و ادب، شاهد رشد مظاهر منفی چون جریان بی بند و باری، ثروت و رفاه‌زدگی، چند ملیتی شدن جامعه و نیز ورود عناصر بیگانه چون کنیزان و غلامان رومی بود. به دنبال رواج و شیوع چنین جریاناتی در تمدن اسلامی، اندیشه‌ها و احساسات نیز در حصار مادیات و اباحی‌گری درآمدند. چنین روندی آن‌چنان در بطن مادی جامعه عصر عباسی رسوخ می‌کند که حتی شاعران، بی‌محابا و گستاخانه لهوگرایی‌ها و رذایل اخلاقی خود را در قالب کلام ادبی به تصویر می‌کشند. تفاخر و مباحات به اباحی‌گری و شیوع لهو، هرزگی، فحش در کلام و به ویژه ظهور غلامبارگی، از جمله پیامدهای چنین فضای فرهنگی - اجتماعی در ساحت ادبیات این دوره است.

باری، بشار نماینده و دست‌پرورده چنین فرهنگ مادی و شهوانی و رواج دهنده ارزش‌های پوشالی مورد پسند آن روز جامعه است. بشار در اشعار خود تقریباً تمامی مظاهر منفی تمدن عباسی را به کار می‌گیرد، و علاوه بر زندگی فردی و شخصی در زندگی ادبی و هنری خویش نیز با هیاهویی تمام و اشتیاقی مضاعف فریاد تمتع از چنین مظاهری را برمی‌آورد. چنین وضعیت اجتماعی - اخلاقی با روحیه وی که همواره به دنبال آزادی بی قید و بند و اباحی‌گری و لذت‌طلبی است کاملاً موافق واقع شده به گونه‌ای که قریحه خود را با تمام قدرت در خدمت خواست‌های جسمانی و غیراخلاقی قرار می‌دهد و در این راه حدی برای خود نمی‌شناسد. دلیل چنین واکنش و عکس‌العمل را می‌توان تا حدود زیادی در روحيات بشار جست‌وجو کرد چراکه «بشار به زندگی واقعی

آزمند است و شعرش را وقف تصویر زندگی‌اش کرده است. او می‌بیند که جامعه و محیط در همه سطوح خود رنگی نو به خود می‌گیرد و تجدد و نوگرایی پیامد انقلابی است که در اوضاع سیاسی، اجتماعی، دینی و علمی پدید آمده است و عناصر جدید انقلابی بر آن سلطه یافته‌اند و آزادی‌های گوناگون آورده‌اند. این انقلاب با روحیه شاعر که همواره در پی رها شدن از بند رسوم و سنت‌ها و مخالفت با اوضاع جامد معمول و خواستار تمتع آزادانه از زندگی است ملایم افتاده است. همه این‌ها شعر بشار را در پاره‌ای از انواع آن صورت حقیقی زندگی زمانش ساخته است» (فاخوری، ۱۳۸۱: ۲۸۷).

بنابراین با توجه به روحیات بشار و محیط فرهنگی - اجتماعی عصر عباسی شگفت نیست که او بر خلاف خاقانی منادی و حامی جریانات غیراخلاقی، مادی و شهوانی عصر عباسی است و به این جریانات دامن می‌زند.

احساس حقارت در خاقانی و بشار

حس خودکم‌بینی از جمله مسایلی است که در علم روان‌شناسی مورد توجه است. اغلب روان‌شناسان بر این باورند که ریشه این حس در دوران کودکی و نوجوانی شکل می‌گیرد. در این زمینه دیدگاه‌های ناهمگون و گاه متناقضی ارائه شده است. گروهی بر این باورند که پاره‌ای شکست‌ها و محرومیت‌ها حتی انگیزه‌ای برای پیشرفت و شکوفایی استعدادها می‌شود (کریمی و همکاران، ۱۳۸۵: ۱۵۳).

در حوزه ادبیات عربی و فارسی شاعرانی چون خاقانی و بشار به دلایل مختلف از جمله شرایط خانوادگی، فقر، ناتوانی جسمانی و... دچار عقده حقارت بوده‌اند. درباره خاقانی باید گفت که وی در خانواده‌ای فقیر از پدری درودگر و مادر کنیز نسطوری که طبخ بود زاده شد. خانواده‌ای که از مقام و مرتبه اجتماعی والایی برخوردار نبود. وجود چنین مسأله انکارناپذیری، از اولین و مهم‌ترین تجربه‌های تلخ شاعر است که او را به سوی بدبینی و یا آنچه که زرین‌کوب آن را عقده حقارت می‌نامد سوق می‌دهد. «پدر او نجار بود از اهل شروان، مادرش نیز کنیزکی طبخ بود نسطوری‌تبار که ظاهراً از نژاد ترسایان همان سرزمین می‌بود. این پدر و مادر هم، در چنان محیط کوچک که برتری مردم غالباً به میزان نژاد و خواسته سنجیده می‌شد، برای کسی که می‌خواست در بین

بزرگان شروان آوازه‌ای بیابد و حرمت و نفوذی کسب کند چندان مایه آبرویی نمی‌بود. در این خانواده محقر نه ثروت موروث بود و نه افتخار کهن» (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۱۴).

خاقانی در طی ابیاتی صراحتاً به شرایط خانوادگی خود اشاره کرده، می‌گوید:

گفتا چه کسی و چیست نامات
اهل‌ات ز کجا، کجا مقامات
گفتم متعلمی سخنران
میلاذ من از بلاد شروان
بوده چو خلیل عهد اول
فرزند درودگری معطل

(خاقانی، ۱۳۳۳: ۴۲-۴۳)

از ابیات فوق می‌توان دریافت که خاقانی پیوسته از عواملی چون فقر، شغل پدر و محیط کوچک شروان رنج می‌برده و وجود چنین تجربه‌های تلخی منجر به سرخوردگی و احساس حقارت در وی شده است. از جمله مواردی که خاقانی در دیوان‌اش بارها به آن اشاره می‌کند شغل پدر است:

دی پدر من، به وهم، دایره‌ای بر کشید
دید، در آن دایره، نقطه مرجان او
صانع زرین عمل؛ پیر صنعت، علی
کز ید بیضا گذشت دست عملران او
شیخ مهندس لقب، پیر دُرُوگر، علی
کآزر و اقلیدس‌اند عاجز برهان او
یوسف نجار کیست؟ نوح دُرُوگر که بود؟
تا ز هنر دم زنند، بر در امکان او

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱ / ۴۹۹-۵۰۱)

در مورد بشار نیز وجود چنین نقصانی قابل اثبات می‌باشد؛ چراکه با نگاهی گذرا به زندگی شخصی وی می‌توان تأثیر عمیق اسباب و عوامل مختلفی را یافت که منجر به رنجش خاطر، آزرده‌گی و احساس حقارت در وی می‌شده است. «بشار در حوالی سال ۷۱۴م/ ۹۶ هـ در بصره متولد شد. پدرش بنائی ایرانی بود به نام بُرد، پسر یرجوخ از مردم طخارستان که مهلب بن ابی صفره والی خراسان (۷۹- ۸۱ هـ) او را اسیر کرده بود. بُرد و زن‌اش هر دو متعلق به زنی از بنی عقیل بودند، او بشار را آزاد کرد، از این رو در زمره موالی ابن عقیل درآمد. بشار نابینا به دنیا آمد و از همان اوان کودکی هوشی سرشار و نبوغی زودرس داشت اما از تربیت محروم بود. بی آنکه برای خود قید و بندی بشناسد، دوران کودکی را پشت سر نهاد. شرور، بدخو، خبیث و هجوگو بود. عرض و آبروی هیچ کس را رعایت نمی‌کرد و از هیچ عملی پرهیز نداشت. «وی مردی زشت رو و بد اندام بود

و قباحتِ منظر را با سوء خلق گرد آورده بود. در کودکی هم مربی و راهنمایی نداشت. از این رو چنان پرورش یافت که همواره فرمانبردار خواست‌های خویش باشد و خواست‌های او مجموعه‌ای از ذمائم و معایب اخلاقی بود» (فاخوری، ۱۳۸۱: ۲۸۵).

همان‌گونه که از زندگی بشار پیدا است وی از کمبودها و نقایصی چون نابینایی، زشتی، فقر، موقعیت تنزل‌یافته اجتماعی (انتساب به موالی)، فقر و عدم برخورداری از حمایت‌های اجتماعی رنج می‌برده است. اما با این وجود وی به صورتی هوشمندانه از قریحه‌ی شاعری خود به عنوان ابزاری جهت جبران کمبودها و رفع نقایص موجود بهره می‌گیرد و با منطق منفعت‌طلبانه خود به توجیه چنین نقص‌هایی می‌پردازد. به عنوان مثال زمانی که به جهت انتساب به موالی مورد طعن و استهزا قرار می‌گیرد، با منتسب دانستن خود به ایرانیان، این چنین جایگاه اجتماعی خود را تعالی می‌بخشد:

هل من رسولٍ مُخْبِرٍ	عَنِّي جَمِيعَ الْعَرَبِ
مَنْ كَانَ حَيًّا مِنْهُمْ	و مَنْ ثَوَى فِي الثُّرْبِ
بِأَنِّي ذُو حَسَبٍ	عَالٍ عَلَى ذِي الْحَسَبِ
جَدِّي الَّذِي أَسْمُو بِهِ	كَسْرِي وَ سَاسَانَ أَبِي
وَ قَيْصَرَ خَالِي إِذَا	عَدَدْتُ يَوْمًا نَسَبِي
كَمْ لِي وَ كَمْ لِي مِنْ أَبِي	بِتَاجِرِهِ مُعْتَصِبِ

- آیا کسی هست که پیام مرا به تمامی عرب برساند؟! و به زندگان و مردگان عرب بگوید. / من مردی نژاده و والا تبار هستم. / و نیاکان‌ام که به آنان می‌بالم خسرو پرویز و ساسان هستند. / و اگر بخواهم نسبم را به شما معرفی کنم بدانید که قیصر دایی من است. / پدران من همگی تاج بر سر می‌نهادند.

مضامین مشترک خودستایی‌های خاقانی و بشار

بی‌نیازی، استغنا و عزت نفس

از نخستین مضامین مفاخرات شعرا که بسیار جلب توجه می‌کند، فخر به بلندهمتی و عزت نفس در برابر فرومایگان عصر و حتی ممدوحان می‌باشد. چنین مضمونی در شعر شعرای بلند طبعی به چشم می‌خورد که حاضر نیستند به وظیفه چاکری در دستگاه

حاکم عمل کنند و به عنوان ابزاری تبلیغاتی جهت نیل حاکمان به اهداف و مطامع خود مورد استفاده قرار گیرند. چنین مضمونی در شعر خاقانی تجلی گسترده‌ای یافته است. وی در این مورد تا جایی پیش می‌رود که حتی پیشنهاد ورود به دربار را رد کرده و در نهایت، عدم پذیرش چنین پیشنهادی منجر به زندان افتادن او می‌شود. «خاقانی در مناعت طبع سر بر افلاک می‌ساید. در مقابل زورمندان خشن و درشت و در برابر افتادگان فروتن و هموار بود» (ظفری، ۱۳۷۵: ۲۰۳). این در حالی است که ادب فارسی سرشار از مدایحی است که شعرا در سرایش آن با مذلت و خوارداشت خویش، به تعالی و کرامت انسانی خود پشت کرده و مقام ممدوح را تا سر حد الوهیت تعالی بخشیده‌اند؛ اما در این میان مضامین اشعار خاقانی از نوعی دیگر است، چرا که او به فضل و کمال خود واقف است. به قوه بیان و طبع خود می‌نازد و ارزش کلام خود را بسیار بالا می‌داند و معتقد است کلام او بیش از بخشش ممدوح اعتبار دارد. در ستایش عزت‌نفس و بی‌نیازی برخاسته از آن، این چنین داد سخن سر می‌دهد:

نَبَرْدَ دُلِّ، بَرِ اسْتَانِ مَلُوكِ اِيْن دَلِ نَازِنِيْن كِه مَن دَارَم
مَن كِه خَاقَانِيْم، نَدَانَم هَم كِه چِه شَاهِي اسْت اِيْن كِه مَن دَارَم!
(همان: ۱۲/۱۲۱۶)

مَنْشُورِ فُقَرِ بَرِ سَرِ دَسْتَارِ تُوَسْت؛ رَوُ؛ مَنگَرِ بِه تَاجِ تَاشِ وَ بِه طَغْرَايِ شِه طُغَانِ
اَن نَكْتِه يَادِ كُن كِه دَرِ اَن قَطْعِه كُفْتِه‌اَي زِيْن بِيْشِ، اَبِ رُوِي نَرِيْزِم بَرَايِ نَانِ
(همان: ۱/۴۳۸-۴۳۹)

بشار نیز در ابیاتی به عزت‌نفس و بی‌نیازی خود از ممدوح می‌بالد. تعداد ابیاتی که وی در آن به ابراز بی‌نیازی از ممدوح و قدرتمندان می‌پردازد بسیار کم است و شاعر چنین ابیاتی را در ضمن مدایح یا تغزل‌های خود می‌آورد.

وَإِنِّي لَنَهَاضُ الْيَدَيْنِ إِلَى الْعَلَى قَرُوعٌ لِأَبْوَابِ الْهَمَامِ الْمُتَوَجِّ
وَمَا زَالَ لِي جَدًّا يَقِينِي مِنَ الرَّدَى وَيَسْمُو عَلَي رَغَمِ الْعَدُوِّ الْمُرَجِّجِ
وَمَا ذَاكَ مِنْ حَوْلٍ وَلَكِنْ كَرَامَةٌ مِنْ اللَّهِ يَرَعَانِي بِهَا كُلِّ مَنْهَجِ
يَرَى لِي دَوُوَ الْأَحْسَابِ فِيهِمْ جَلَالَةٌ وَلَيْسَ خَلِيلِي بِالذَّنِيِّ الْمَلْهُوجِ
(همان: ۲/۷۷)

- من قدم در راه بزرگی‌ها نهاده‌ام و درهای بزرگی را می‌کوبم. / بخت و اقبال‌ام مرا همواره از هلاکت مصون می‌دارد و به رغم خواست دشمن فرومایه این اقبال بلند، مرا مجد و بزرگی می‌بخشد. / این بزرگی از روی تلاش و کوشش به دست نیامد، بلکه این کرامتی است که خداوند به من ارزانی داشته و در هر راهی مرا از گزند حوادث باز می‌دارد. / نجیب‌زادگان مرا مایه جلال و شوکت خویش می‌دانند و با افراد پست و فرومایه دوستی و مصاحبت نمی‌کنم.

فخر به شعر و قدرت شاعری

در فضایی که شعر می‌توانسته حامل اندیشه‌ها و تحقق بخش اهداف و مقاصد و نیز راهی سهل و آسان جهت وصول به مطامع مادی و معنوی باشد، طبیعی است که شاعران به برخورداری خود از قریحه شاعری ببالند و آن را دستمایه خودستایی‌ها و بلندمرتبگی‌های خود قرار داده، به شعر خود دل‌بستگی نشان دهند. تاریخ ادبیات فارسی و عربی همواره شاهد چنین اقدامی از سوی شعرا بوده است. چنین عملی می‌تواند اهدافی چون جلب توجه ممدوح، رقابت با دیگر شاعران، نقد شعر به منظور مستدل ساختن دفاع از آن، رسیدن به شهرت و... باشد. چنانکه خاقانی در این زمینه می‌سراید:

بر در کعبه، شاید ار شعرم خادم کعبه‌بان در آویزد
چون منی را، مگو که: مثل کم است مثل من، خود، هنوز در عدم است
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲ / ۷۵۷)

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا در جهان ملک سخن راندن مسلم شد مرا
مریم بکر معانی را، منم روح‌القدس عالم ذکر معالی را، منم فرمانروا
(همان: ۱ / ۳۲)

وی در ضمن این‌گونه اشعار خود حتی به گذشتگان شعر پارسی و عربی هم رحم نمی‌کند و با مباحات به توانمندی هنری خود همه را به یک چوب می‌راند!

گر چه بدهست پیش از این در عرب و عجم روان، شعر شهید و رودکی، نظم لَبید و بُحتری
در صفت یگانگی، آن صف چارگانه را، بنده سه ضربه می‌دهد، درد و زبان شاعری
(همان: ۱ / ۵۹۵)

در ابیات فوق شاهد مبالغه و سخن دور از واقعیت *خاقانی* هستیم. وی خود را یکه‌تاز ملک سخن می‌داند و در این عرصه نه تنها به بزرگان ادب فارسی که به بزرگان ادب عربی هم فخر می‌کند، و به قوه بیان و طبع خود می‌نازد و ارزش کلام و مدایح خود را کمتر از عطا و بخشش ممدوح نمی‌داند.

بشار بن برد نیز در مقام دفاع از شعر خود و یگانه جلوه دادن آن، که تنها وسیله و ابزار وی جهت وصول به خواسته‌ها و تمتعات نفسانی اوست، داد سخن سر می‌دهد و در طی ابیاتی متعدد به شعر خود مباحثات می‌کند:

بالباقیاتِ الصّالحاتِ تُحَبِّی أَضْأَنَ فِی الْحُبِّ وَ جُزْنَ الْحُبِّا

(بشار، ۱۹۹۸: ۹۶/۱)

أنا الشّاعر المشهور فی کلّ موطن أحلّ بمثل السیف غیر ملجلج

(همان: ۷۷/۲)

- چکامه‌های زیبا و جاودانی را به تو ارزانی می‌دارم که در پرتو عشق می‌درخشد و مرزهای آن را پشت سر می‌نهد. / من شاعری پرآوازه و شمشیری برآن هستم و لکننت و تردید را در من راهی نیست.

فخر به فضایل اخلاقی

مفاخرات و خودستایی‌های شعرا در دو بخش قابل بحث و بررسی است: ۱- مفاخرات شعری ۲- مفاخرات غیرشعری. ۱
ز جمله مضامین و درونمایه‌های اصلی مفاخرات غیرشعری، فخر به فضایل اخلاقی و خصایص نیکو و پسندیده است.

اگرچه چنین مضمونی در ادبیات کلاسیک فارسی و عربی به وفور یافت می‌شود، اما باید گفت که شعرای هر یک از این فرهنگ‌ها در فخر و مباحثات به فضایل اخلاقی، فرهنگ و شرایط اجتماعی زمان را مدنظر قرار داده و در واقع در ذکر فضایل خود به سلیقه و پسند عمومی جامعه نظر داشته‌اند که مضامین چنین اشعاری می‌تواند ما را در شناخت فرهنگ غالب عصر شاعر یاری رساند. به عنوان مثال *خاقانی* شخصیت خود را به

دلیل برخورداری از ویژگی‌هایی چون آزادگی، وفاداری، رازداری و بلند مرتبگی و... می‌ستاید:

دبیری چو من زیر دست وزیری، ندارند حاشا که دارند حاشا
دبیر است خازن باسرار پنهان؛ وزیر است ضامن باشکال پیدا
دبیری و رای وزیری است؛ یعنی: عَطَّارِدِ وِ رَايِ قَمَرِ يَافِتِ مَأْوَا
(همان: ۱۰۸۹ / ۲)

بشار بن برد نیز در بیان فضایل خود این چنین سخن‌سرایی می‌کند:

إِذَا شِئْتُ غَادَانِي وَخَيْمٍ مُلَعَّنٌ وَ حَبَبْتُ مِنْ وُدِّي لَهُ فَتَحَبَّبَا
(بشار، ۱۹۹۸: ۷۲/۱)

حلمی أصمُّ و راحتى للطلَّالينَ تَحَلَّبُ

(همان: ۱۹۶/۱)

و لستُ بالحاسبِ بذلَ النَّدَى وَ إِنَّ الْبَخِيلَ الْكَاتِبُ الْحَاسِبُ
لَا أَعْبُدُ الْمَالَ إِذَا جَاءَنِي حَقُّ أَخٍ أَوْ جَاءَنِي رَاغِبُ

(همان: ۲۰۷/۱)

لَمَّا تَعَبَّثْتَ تَعَبَّثْتُ بِي وَ اللَّيْثُ لَا يَلْهُوُ بِهِ الْعَابِثُ

(همان: ۶۰/۲)

- اگر بخواهم می‌توانم با محبت خود مرد بدخلقی را که مورد لعن همگان است به انسانی محبوب بدل نمایم. / صبر و شکیبایی‌ام پایدار و باران بخشش‌ام بر نیازمندان جاری است. / من بخشش‌هایم به نیازمندان را شمارش نمی‌کنم؛ چراکه کسی که بخشش‌هایش را حساب و کتاب کند، بخیل و آزمند است. / مال‌پرست نیستم و چون برادری یا نیازمندی به نزد آمدن مال‌ام را از او دریغ نمی‌دارم. / هرگاه با من شوخی و مزاح کنی با شیر مزاح کرده‌ای و کسی را یارای شوخی با شیر نیست.

او در ابیات فوق، خود را به دلیل خصایصی چون خویشنداری، بردباری، دوراندیشی، بخشش و شجاعت مورد ستایش قرار می‌دهد.

فخر به زنده کردن ارزش‌ها

آن گونه که از دیوان *خاقانی* برمی‌آید، عصری که وی در آن زندگی می‌کرد به دلیل عدم وجود دولت مقتدر مرکزی و بروز شورش‌ها و جنگ‌های متعدد داخلی، عصر ناملایمات، بی‌دانشی، انحطاط و سروری و بزرگی فرومایگان است:

روز دانش به از این بایستی؛ آسمان مَرَد گزین بایستی
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۰۲۹ / ۲)

در این میان *خاقانی* نه از آن دسته مردمانی است که اعصاب‌شان در بستر نرم چربی‌ها به سبات افتاده و عکس‌العملی در برابر پیشامدها نشان نمی‌دهند، و نه در زمره انسان‌هایی است که متعادل به دنیا می‌آیند و ناملایمات را با حکمت و خونسردی نادیده می‌انگارند، زیرا شر و بدی را با حکمت و خونسردی امری مقدر و لازم زندگی این جهان و از هر گونه چاره‌اندیشی بر کنار دانسته‌اند. پس سعی می‌کنند دو روزه عمر را با دریغ و اندوه تلخ نسازند (دشتی، ۱۳۴۰: ۱۴۶).

خاقانی جزء هیچ کدام از این دو گروه نیست بلکه از آن دسته‌ای است که می‌بینند و می‌شنوند و رنج می‌برند. وی در جامعه‌ای که بی بند و باری، بی‌دردی و بی‌غمی بر فضیلت‌ها و دغدغه‌های انسانی چیره شده، به تصویرگری فضیلت دینداری که سرمنشأ تمامی فضایل است، می‌پردازد و به درد دین داشتن خود می‌نازد:

غم دین زداید غم دینی از تو؛ که بهتر ز غم غمزدایی نیابی؛
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۵۷۹ / ۱)

خاقانی در خودستایی‌های خود تا آنجا پیش می‌رود که حتی فضیلت‌ها و ارزش‌هایی چون دین و دین‌مداری و فضلا و بزرگانی چون پیامبر(ص) را دستمایه تفاخر به خود قرار می‌دهد و در واقع از رهگذر ستایش آنان خود را می‌ستاید:

چون به در مصطفی نایب حسان تویی فرض بُود نعتِ او حِرزِ امم ساختن
(همان: ۴۷۱ / ۱)

خاقانی در بیت فوق افزون بر این که به ستایش پیامبر(ص) می‌بالد خود را حسان می‌خواند و در واقع اشعار خود را در مدح پیامبر(ص)، هم‌تراز و هم‌پایه اشعار پرمحتوا و تأثیرگذار حسان می‌داند. این در حالی است که *بشار* نه تنها در مقابل امواج جریان‌ساز

بی‌عفتی و لابلالی‌گری قد علم نمی‌کند بلکه با آن همراهی می‌کند، و به تاخت و تاز در برابر ارزش‌های باقی مانده در تمدن مادی عباسی و شبه‌هناک جلوه دادن مفاهیم ارزشی ریشه‌دار و اصیل جامعه می‌پردازد. از جمله چنین ارزش‌ها و هنجارها، مبانی مربوط به دین و دین‌مداری است که در این عصر تا حدود زیادی مغفول و مهجور مانده و شعری چون بشار، سعی در کمرنگ جلوه دادن نموده‌های آن در عصر جدید دارند. به عنوان مثال وی در جایی صراحتاً بیان می‌کند که هدایت را فدای ماجراهای عاشقانه خود می‌کند:

كَانَ يَرَعَى الْمِصْبَاحَ حِينًا فَلَمَّا ضَافَهُ الْحُبُّ ضَيَّعَ الْمِصْبَاحَا
(بشار، ۱۹۹۸: ۹۳/۲)

- او - بشار - به دنبال نور هدایت بود و چون عشق یار به او رخ نمود هدایت را فرو نهاد و تباه نمود.

فخر به لهوستیزی، عفت و پاکدامنی در عشق‌ورزی

از جمله مضامینی که به صورتی گسترده و با بسامدی بالا در اشعار خودستایانه شعرای متعهد و شاخص هر عصری قابل مشاهده است، فخر به لهوستیزی و عفت و پاکدامنی در عشق‌ورزی است. عموماً زمینه سرایش چنین اشعاری در جوامعی شکل می‌گیرد که با رکود اخلاقی و انحطاط فرهنگی دست به گریبان باشند. در واقع این‌گونه اشعار به نوعی اعلام موضع‌گیری و اعتراض شاعر متعهد علیه اوضاع نابسامان عصر بوده و نیز گواهی است گویا بر پابندی وی به ارزش‌های اصیل انسانی و دلبستگی به ادبیات متعهد. عصر خاقانی شاهد چنین مفسده‌هایی است اما او خود از آن دست شاعران هرزه و عیاش عهد غزنوی و سلجوقی نیست. البته تنها آموزه‌های صوفیانه و گرایش‌های عارفانه خاقانی در این امر دخیل نبوده است؛ چرا که با نگاهی به دیوان وی می‌توان به خوبی‌های پسندیده و زیبای او از خلال سروده‌هایش آگاهی یافت. به عنوان مثال در بیان احتراز و دوری خود از لهو و لعب چنین می‌سراید:

گفتی: «خاقانیا! به شاهد و می‌کوش» گر من از این سست بودمی چه غمستی
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۰۲۶/۲)

حیض بر حور و جنابت بر ملایک بسته‌ام گر ز خون دختران رز بُود صهبایِ من
(همان: ۱ / ۴۸۰)

بشار نیز در موارد متعددی به عفت و پاکدامنی‌اش در عشق‌ورزی مباحثات می‌کند. نمونه چنین ابیاتی در دیوان وی کم نیست اما باید گفت که این‌گونه اشعار به هیچ عنوان نمی‌تواند دلیلی بر تعهد و پایبندی اخلاقی شاعر شادی‌خوار عصر عباسی باشد؛ چراکه این‌گونه ابیات از روحیه مذبذب و شخصیت فرصت‌طلب و اباحی او نشأت گرفته است؛ چنان‌که او حتی در مواردی گفته‌های خود را مبنی بر پاکدامنی و عفت به چالش می‌کشد و نقض می‌کند. شاهد چنین گفته‌ای غزل‌هایی است که وی به تبعیت از طبیعت ماجراجو، سرکش و بی‌بند و بار خود می‌سراید و به دلیل همین غزل‌سرایی‌های بی‌پرده و غیرعفیفانه است که از سوی مهدی خلیفه عباسی به مجازات مرگ محکوم می‌شود:

لَهوتُ حَتَّى راعنسی غادياً صوتُ أميرِ المؤمنینَ المُجَاب
(بشار، ۱۹۹۸: ۶۸/۱)

- غرق در لهو و لعب بودم تا این‌که بانگ خلیفه مرا از این کار بازداشت و هراس در دلم افکند.

حنا فاخوری در تبیین غزل‌های بشار معتقد است که «بشار برای عشق معنی درستی نمی‌شناسد. او جز همان لذات سیری‌ناپذیر چیز دیگری را درنیافته است. اگر نابینایی‌اش موجب آن شده که معنی زیبایی را درنیابد اما نیروی احساس‌اش چند برابر شده است و همین امر غزل‌اش را در دایره محسوسات محصور ساخته است. او توانست میان دقت در تصویر مناظر شهوانی و راز و نیازهای عاشقانه و توصیف واقع‌گرایانه و بی‌پرده از صحنه‌های لذت‌جویی همراه با عبارات و ترکیب‌هایی خوش‌آهنگ و طرب‌افزای در اسلوبی زیبا، جمع آورد. چنان‌که اهل ذوق و حال را در برابر غزل او یارای مقاومت نیست» (فاخوری، ۱۳۸۱: ۲۸۹). بنابراین صرف سرودن ابیاتی در لهوستیزی، بشار را از وقوع در چنین پدیده‌ای تبرئه نمی‌نماید چراکه وی در ابیات فراوانی به چنین ویژگی

خود اشاره کرده و حتی در پی توجیه اعمال خود و زیبا جلوه دادن آن در قالب کلام ادبی است.

وجوه اشتراک خودستایی خاقانی و بشار

تمامی انواع و جلوه‌های متنوع و متفاوت خودشیفتگی در اشعار این دو شاعر نمود پیدا کرده است و انگیزه آنان از سرایش فخریات و خودستایی‌ها تا حدود زیادی از فضای اجتماعی - سیاسی عصر آن‌ها نشأت می‌گیرد، چراکه اگر از زاویه دید یک محقق بی‌طرف به مقوله خودستایی توجه شود باید گفت که خودستایی‌های این دو شاعر ارزیابی مستقیمی را از کیفیت روابط اجتماعی و سیاسی عصر فراهم می‌کند.

خاقانی و **بشار** اگرچه در خودستایی‌های خود به طرح مفاهیم مشترکی چون فخر به استغنا و بی‌نیازی، مباهات به شعر و توان هنری، فخر به فضایل اخلاقی و... پرداخته‌اند، اما در نگاهی کلی و همه‌جانبه در خودستایی‌ها و مفاخراتشان به حوزه سلاطین عمومی ایرانی و عربی نظر داشته‌اند و در متصف دانستن خود به ویژگی‌هایی اقدام نموده‌اند که پسند جامعه آن روز بوده است.

به‌طور نمونه **بشار بن برد** در فخریات خود در موارد بسیاری ویژگی‌هایی چون شجاعت و بخشش را برای خود برمی‌شمرد؛ ویژگی‌هایی که در جامعه و فرهنگ اعراب از تمجید و استقبال گسترده‌ای برخوردار بوده‌اند. این در حالی است که **خاقانی** ویژگی‌هایی چون بلندهمتی و رفعت‌منزلیت خود را در جای‌جای دیوان خود به رخ مخاطب می‌کشد. نکته قابل توجه در مورد مضامین به کار رفته در خودستایی‌های این دو شاعر و به خصوص **خاقانی** این جاست که آنان مضامینی را دستمایه فخر و مباهات قرار داده‌اند که در جامعه آن روز مغفول و مهجور واقع شده و به دست فراموشی سپرده شده بود. به عبارت دیگر خودشیفتگی **بشار** و به ویژه **خاقانی** نگرانی‌هایی را در سطحی عمیق‌تر فاش می‌کند که در شکلی ملایم‌تر در روابط زندگی روزمره جامعه آن روز شیوعی گسترده داشت که از عمده‌ترین این نگرانی‌ها، ناکامی انسان عصر در یافتن انسانی آرمانی و فضیلت‌گرا به عنوان الگویی جامع است.

وجوه افتراق خودستایی خاقانی و بشار

خودستایی *خاقانی* تعریفی است از ماهیت وی و رابطه‌ای که با دنیای پیرامون خود دارد. وی در ضمن خودستایی‌هایش شخصیت واحد و منسجمی را ارائه می‌دهد و خالق تصویر روح و روان خود است، تصویری منسجم و یکپارچه که از شفاف‌تر کردن و بازسازی چنین تصویری از خلال اشعارش لذت برده و دعوت روح بزرگ و تعالی‌طلب خود را جهت تمرکز و خودنگری می‌پذیرد. به عبارت دیگر *خاقانی* در ضمن خودستایی‌های خود، آیینی بر پا می‌کند که بیانگر تلاش او برای شناخت و شناساندن خود به مخاطب است و همواره بر این اصل پای‌بند باقی می‌ماند. وی در عین ارزش-گذاری بر خود در صدد رفع کمبودهاست. بنابراین می‌توان گفت که جوهره نارسیم *خاقانی* اشتیاق وی برای شناخت و تحقق خود است.

این در حالی است که خودستایی *بشار* نوعی خلق آزادانه «خود» است که منظور از خلق آزادانه، آفرینشی مذبذب، کاذب و سلیقه‌ای است که علاوه بر این که به شفاف‌سازی شخصیت و افکار وی کمکی نمی‌کند، بلکه در مواردی تصویری مبهم، در هم ریخته و مخدوش از وی ارائه می‌کند. در حقیقت *بشار* با توجه به شرایط زمان و نیز روحیه هنجارگریز خود هرگز فرصتی برای خودنگری و خودکاوی ندارد و اگر هم احياناً به تصویر جهان درون خود می‌پردازد، چنین تصویرگری بر مبنای تردیدها و بی‌ثباتی‌های وی شکل می‌گیرد. چراکه با خودسازی تصنعی و تخریب و تضعیف دیگران ضعف درونی و ظاهری خود را می‌پوشاند و سعی در تحمیل خود «دروغین» به مخاطب دارد. *بشار* بر خلاف *خاقانی* علاوه بر اینکه چارچوبی برای خودستایی‌هایش ندارد بلکه در موارد متعددی به نقض سخنان خودستایانه خود می‌پردازد که در ورای این دسته از تناقضات علاوه بر اهداف مادی و شهوانی، می‌توان سایه اعتراض تلخ و سنگین را دید. احساساتی که برای لحظه‌ای کوتاه از درون وی سر بر می‌آورند و خیلی زود به دست فراموشی سپرده می‌شوند.

بنابراین می‌توان گفت که جوهره نارسیم *بشار* بر خلاف *خاقانی* حاصل نوعی خودآگاهی سر خورده و نومیدانه است. خودآگاهی‌ای که تنها نواقص او را به نمایش گذاشته و روح حساس وی را می‌آزارد. پس تا حدودی طبیعی می‌نماید که *بشار* دچار

تناقض میان ارج نهادن به خود و عدم توانایی زندگی کردن با چنین طرز تفکری شده باشد. از همین روست که او به آفرینش جهانی متفاوت که در تقابل با هنجارهای متعارف روزگار است دست می‌زند و از خلال شیفتگی به چنین آفرینشی که حصول مطامع و خواسته‌های وی را به دنبال دارد خود و توان هنری خود را از صمیم قلب می‌ستاید.

«من» خاقانی حتی در اوج خودشیفتگی‌اش «منی» متعهد است. «من» او نه تنها من شخصیت شاعر، بلکه «من» هر انسان آزاده، کامل و آرمانی است. به واقع خاقانی شاعری برخوردار از اندیشه ملامتی است. درد و رنج‌اش، درد و رنج مشترک بشری است و علی‌رغم برخورداری از روحیه و شخصیتی عرفانی، نسبت به مسائل اجتماعی - انسانی احساس مسئولیت می‌کند که همین امر منجر به ایجاد ارتباطی عمیق میان اندیشه و شعر وی می‌شود. با کمی تساهل و اغماض نسبت به مبالغات به کار رفته در مفاخرات شعری خاقانی می‌توان گفت که خودستایی‌های شاعر با شخصیت حقیقی و نیز حقیقت شعر وی چندان فاصله ندارد. در واقع مفاخرات شعری خاقانی تا حدود زیادی به دور از گزافه‌گویی و دروغ‌پردازی‌های معمول است و بیانگر آگاهی کامل وی به شخصیت حقیقی خود و پای‌بندی به اصول و موازین اخلاقی است. بنابراین دقت در ابعاد و زوایای خودستایی‌های خاقانی از تفکر انتقادی و روحیه اصلاح‌طلب وی پرده برمی‌دارد و این نکته را برای مخاطب آشکار می‌کند که خودمحوری‌های خاقانی تا حدودی در مسیر دیگرخواهی نیز گام برمی‌دارد.

این در حالی است که «من» بشار حتی در سطحی‌ترین شکل خود «من»/پیکور است که به شدت تحت‌تأثیر غرایز و خواست‌های فردی و مادی است. بشار نه تنها شاعر متعهدی نیست بلکه هنجارگریزی در اشعار وی ابعاد بی‌سابقه می‌یابد. وی بر خلاف خاقانی، در خودستایی‌هایش علاوه بر اینکه به دنبال مکارم، فضایل و تفکر اصلاح‌طلبانه نیست، اثری از تأثر و تأسف انسانی هم در اشعارش دیده نمی‌شود و حتی صمیمانه‌ترین تأثرات عاطفی وی نیز به شکلی از استثمار تبدیل می‌شود. بشار تا جایی که به رویدادهای بیرونی اجتماع علاقه‌مند است که تصویر خود او را بازتاب دهد. وی به هر انسانی به منزله وسیله‌ای می‌نگرد که ظرفیت رفع نیازهای زیستی - اجتماعی وی را دارد. و این

چنین مسأله‌ای جایی برای تعجب و شگفتی باقی نمی‌گذارد؛ چراکه وی پرورش یافته و محصول دوره‌ای است که او را با غزل، شراب، لهو و دیوانگی انس داده است. خودشیفتگی *خاقانی* و بشار از عوامل و زمینه‌های تقریباً یکسانی چون احساس حقارت، فقر، تعلق به طبقه پایین اجتماعی، خانواده، آیین و... نشأت گرفته است. اما به جرأت می‌توان گفت که شیوه برخورد هر یک با چنین پدیده‌ای در موارد بسیاری متفاوت بوده است. خودستایی‌های *خاقانی* علاوه بر اینکه موجبات آرامش خاطر و احساس رضایت روانی وی را فراهم نمی‌آورد، بلکه او را رسماً وارد معرکه اثبات حضور و شایستگی کرده و منجر به این شده که ذهنیات وی ناآرام و سیال گردد. وی در این وادی همواره به دنبال خودکاوی دقیق و ظریف و ارزیابی دستاوردهای شخصی است و خودستایی‌های وی بر اساس تنازع بقا، قدرت‌جویی و چالش سروده شده‌اند. در واقع در بخش قابل توجهی از خودستایی‌های وی بیش از آنکه خودشیفتگی به چشم آید حسرت بر گذشته، رنجش و آزرده‌گی از زمان حال و حرص و آز به آینده دیده می‌شود. این در حالی است که در خودستایی‌های بشار حجم عظیمی از رضایت و شادمانی هویداست. در واقع جنس خودستایی‌های بشار به‌مانند خودستایی‌های *خاقانی* از جنس تفکر نیست، بلکه از جنس هیجان‌های هوشمندانه‌ای است که از دریافت اینگونه هیجان‌ها و احساسات و تفسیر آن توسط شعر نهایت لذت و استفاده را می‌برد. بشار همواره سعی می‌کند تا خود را از قید و بند گذشته و آینده برهاند و در زمان حال رابطه‌ای عمیق و رضایت‌بخش با جهان برقرار کند و در این مسیر عمده انرژی روانی‌اش را در غیاب ممنوعیت‌های اجتماعی می‌جوید. بر خلاف *خاقانی* که همواره موانع پرشماری را در مقابل برداشت‌های عاطفی رضایت‌بخش از خودستایی و خودشیفتگی‌اش بر پا می‌کند.

نتیجه بحث

از جمله مضامین برجسته انعکاس یافته در عرصه ادبیات - به‌ویژه شعر - پدیده خودشیفتگی یا در مفهوم روان‌شناسانه آن نارسیسیزم است. البته نمی‌توان به طور مطلق پدیده خودشیفتگی شاعر را رفتاری هنری یا عارضه‌ای روحی - روانی قلمداد کرد؛ اما

آنچه در این میان صلاحیت بحث و بررسی را دارد نگرش به چنین پدیده‌ای به عنوان رفتاری هنری است. پدیده‌ای که به دلیل شیوع نگاه روان‌شناختی تک‌بعدی، از آن تصویری کما بیش منفی و حتی گاه سیاه در ذهن مخاطب ترسیم نموده است. البته باید اذعان نمود که حب ذات و خودخواهی غریزه‌ای مشترک در وجود تمامی انسان‌هاست. چنین غریزه‌ای با توجه به تفاوت و تنوع توانمندی‌ها و شرایط ویژه و پیچیده انسان، به گونه‌های متفاوتی جلوه می‌کند. شعرا نیز از چنین قاعده‌ای مستثنا نبوده و توانسته‌اند با بیان هنری مؤثر و گیرا این نوع از هیجانانگیز خود را بروز داده و به خلق آزادانه اثر خود دست زنند.

خاقانی در خودستایی‌های خود از طریق استدلال‌های عقلانی و به کار بردن تقابلات به دنبال متقاعد کردن و قانع نمودن مخاطب است. با تجزیه و تحلیل این دسته از اشعار وی می‌توان به این نکته واقف شد که خودستایی‌های *خاقانی* دستمایه تحقق اهداف و آرزوها و آمال فردی و اجتماعی وی بوده است. به همین دلیل است که شعر وی به صورتی گسترده تجلی‌گاه باطن و افکار درونی وی و بیانگر رابطه میان شخصیت و آفرینش هنری او قرار گرفته است. در صورت کنار گذاشتن مبالغه‌های به کار رفته در اشعار خودستایانه *خاقانی* می‌توان گفت که آفرینش هنری در چنین اشعاری به صورتی کمرنگ و ضعیف جلوه‌گر شده و اهداف خودستایانه وی در موارد بسیاری دستمایه مقاصد هنری نیست و همین امر موجب ملال و دل‌زدگی مخاطب جویای هیجان و سیالیت هنری می‌شود.

این در حالی است که *بشار* علاوه بر این که به دنبال برانگیختن احساسات مخاطب و تأثیرگذاری بر وی است، کاملاً بر این نکته واقف است که عرصه ادبیات جایگاه مناسبی برای مستدل‌سازی و مبرهن نمودن اندیشه‌ها نیست بلکه ادبیات جولانگاه احساسات و تأثیر و تأثرات عاطفی است. وی علاوه بر اینکه در خلال اشعار خودستایانه خود، شخصیت غیرحقیقی خود را می‌ستاید، به اهداف مادی خود نیز نائل می‌شود که وصول به خواسته‌ها بیانگر توان هنری وی در چگونگی ابراز خودستایی و اظهار آن بوده است و همین امر او را به یکی از کاردان‌ترین و قابل‌ترین نارسیس‌های هنری تبدیل می‌کند و خودستایی را به عنوان سیاستی هنری بر خلاف *خاقانی* نه به عنوان سیاستی اجتماعی

به کار می بندد. بنابراین علی‌رغم حجم عظیمی از خودستایی‌های *خاقانی* باید گفت که بشار در خودستایی‌هایش از نظر ادبی و هنری موفق‌تر عمل نموده است. وی شخصیت ایده‌آل متناقض با واقعیت وجودی‌اش را چنان ماهرانه تصویرگری می‌کند که توانایی اقناع مخاطب ناآگاه به زندگی و زوایای شخصیتی وی را دارد.

با وجود اختلافات موجود بین این دو شاعر در شیوه و سبک اعلام ارزش‌های شخصیتی و هنری، باید گفت که *خاقانی* و *بشار* هر دو از جمله شاعران بزرگی هستند که خودستایی‌های آنان توانسته است تجلی‌بخش ظرافت و دقت احساسات آنان و نیز فهم هیجان‌ها و تجربیات درونی آن‌ها باشد.

کتابنامه

- بشار بن برد. ۱۹۹۸م، **دیوان**، قدّم له و شرحه صلاح‌الدین الهواری، بیروت: دار مکتبه الهلال.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین. ۱۳۷۵ش، **دیوان**، ویراسته میرجلال‌الدین کزازی، تهران: مرکز.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین. ۱۳۳۳ش، **مثنوی تحفة العراقین**، تصحیح یحیی قریب، تهران: ابن سینا.
- دشتی، علی. زمستان ۱۳۴۰ش، **خاقانی، شاعری دیر آشنا**، چاپ اول تهران: نشر اساطیر.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۷۹ش، **دیدار با کعبه جان**، چاپ دوم، تهران: نشر سخن.
- ظفری، ولی‌اله. ۱۳۷۵ش، **حبسیه در ادب فارسی**، چاپ دوم، تهران: نشر امیرکبیر.
- الفاخوری، حنا. ۱۳۸۱ش، **تاریخ ادبیات زبان عربی**، ترجمه عبد‌المحمد آیتی، چاپ پنجم، تهران: طوس.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. ۱۳۸۰ش، **سخن سخنوران**، چاپ پنجم، تهران: نشر خوارزمی.

مقالات

- بشارت، محمدعلی و همکاران. ۱۳۹۰ش، «**نقش واسطه‌ای خودشیفتگی در رابطه بین همدلی و کیفیت روابط بین شخصی**»، فصلنامه روان‌شناسی کاربردی، سال پنجم، شماره ۱، صص ۷-۲۳.
- چهرقانی، رسول. ۱۳۸۲ش، «**نارسیسیسم یا خودشیفتگی در شعر خاقانی**»، آموزش زبان و ادب فارسی، سال هفدهم، شماره ۶۸، صص ۴۵-۵۱.
- رادفر، ابوالقاسم. ۱۳۸۶ش، «**ادبیات معاصر فارسی در ترازوی ادبیات تطبیقی**»، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت، سال اول، شماره ۴.
- طاهری نیا، علی باقر و همکاران. زمستان ۱۳۸۹ش، «**بررسی پدیده نارسیسیسم (خودستایی) در شعر حافظ و متنبی**»، نشریه ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال دوم، شماره ۳، صص ۲۲۵-۲۵۱.
- کرمی، محمدحسین و همکاران. زمستان ۱۳۸۷ش، «**همگونی و ناهمگونی فخر به فضایل اخلاقی در دیوان ابی‌الطیب‌المبتنی و افضل‌الدین خاقانی**»، نشریه دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره ۲۴، صص ۱۴۵-۱۷۴.